



۲۰۱۸/۰۲/۲۱



احسان الله مایار

تکمله رویداد های تاریخی

(از خاطرات محمود طرزی)

قسمت چارم

در اخیر قسمت سوم موضوع خواندیم:

از روسای نامدار معروف غازی ها، یکی میربچه خان کهدامنی بود که او هنوز در چارکار به حضور حضرت امیر با جمله افراد زیر حکم و نفوذش به سلام آمده بهمرکابی شان به کابل آمده هیچ ترمرد و سرکشی نداشت. غلام حیدر خان چرخي که در سابق هم در عسکری امیر شیرعلی خانی معلومات عسکری پیدا کرده بود و آدم فعال و جراری بود جلب توجه امیر را نموده اولاً به منصب کرنیلی اردلی حضور و رفته رفته نظر به درایت و صداقتی که داشت ترقی کرده می رفت.

و اینک به ادامه قسمت سوم:

آمدیم بر "ملا مشک عالم" و "مامد جان غازی". این ها از دبدبه و دارات خود شان فرو نمانده بودند. وقتیکه "ملا مشک عالم آخند صاحب" از خانه خودش که در طرف های "سنگ تراشی" می بود، می بر آمد و تا به شیرپر به دربار حضرت امیر می آمد، هنوز خودش از خانه نه برآمده می بود که نفری مریدان و تفنگ چیان صداقت کیشان او دو لینه تا به شیرپر می رسیدند که تقریباً چهل پنجاه دقیقه مسافه دارد. از "مامد جان خان" نیز به همین طور.

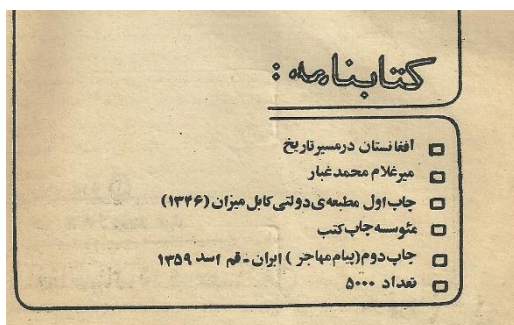
امیر سه کندک که هر کندک از هشتصد نفر مرکب بود در ظرف دو سه ماه به درجه ممکن تعلیم و قواعد یافته و با اسلحه جدیدی که از انگلیز ها گرفته بود، مسلح شده به دست آورده توانست و دیگر عسکر های نظامی پراکنده شده را آهسته آهسته جمع کرده می رفت.

پس اول اجرائتی که کرده همین بود که یک روزی که ملا مشک عالم و مامد جان خان به دربار آمدند، بنا بر ترتیباتی که از پیشتر گرفته شده بود، در حالیکه آنها در حضور بودند عساکر نظامی اطراف نفری های شان را گرفته خلع اسلحه شان نمودند و خود شان را حبس و در همان روز به طرف ترکستان روانه نموده و در اثنای

راه در یکی از منازل سر های شان را بریده با جسد های شان در زیر خاک نمود.

بعد از آن به پاک کردن دیگران پرداخت.

یادداشت تاپیست: ضمن نوشتن فقره بالا در ذهنم موضوع به شهادت رساندن دو شخصیت بزرگ ملی افغانستان، اعنی ملا مشک عالم آخند زاده (رح) و غازی



محمد جان خان وردگ (رح) به خاطر آمد که در رابطه با این موضوع مهم تأریخی کشور در اثر مرحوم میر غلام محمد غبار سال ها قبل چیزی خوانده بودم که واجب دانستم تا دوباره به آن اثر مراجعه نمایم و این رویداد را از نظر گذشتانده و خوانندگان گرامی را در آن شریک سازم.

در اثری که از آقای غبار نردم موجود است، عکس را ملاحظه کنید، آقای غبار در صفحات ۶۵۹ و ۶۶۰ همین اثر بالای همان دو شخصیت بزرگ و محترم به اتکای مأخذ مطالبی نگاشته که از دید بنده توجه میرم محققین رویداد های تأریخی را ایجاب می کند. نسبت به اطالۀ بیان در اثر که کمتر رابطه ای با نظر مطلوب بنده دارد، مطالب خاص ایکه رابطه با دو شخصیت و غازی های بزرگ افغان دارد آنرا اقتباس نموده و ثبت می نمایم.

در صفحه ۶۵۸ آقای غبار می نگارد:

... "پس امیر (عبدالرحمن خان) به یک حمله ناگهانی آن قهرمانان کشور را که در دسترس او در کابل قرار داشتند از قبیل جنرال محمد جان خان غازی وردگی و برادرش محمد افضل خان، عصمت الله خان جبارخیل، بهرام خان جبارخیل محبوس نمود... با روش عام و معمول انگلیس ها در هر جا مردم مبارز و نجیب کشور را با زور پروپاگند، جعل اسناد و افترا و اتهام در بین جامعه بدنام کرده از بین می بردند. ... امیر، جنرال محمد جان خان را مخفی توسط ۲۰۰ سوار به شهر مزار به نام تبعید اعزام نمود و توسط ۲۰۰ سوار دیگر از مزار، که آن جوان مرد (غازی محمد جان خان وردگ) را نمی شناختند، در یک منزلی شهر مزار اعدام نمود...."

در صفحه ۶۵۹ همان اثر می خوانیم که:

"ملا دین محمد مشک عالم اندری که بعد از کشته شدن جنرال محمد جان خان (غازی، وردگ. ا.م) در بین مردم می زیست در بدل قهرمانی هائیکه در برابر تجاوز انگلیس نشان داده بود از طرف امیر عبدالرحمن خان عنوان "موش عالم" گرفت. بعد از آنکه در برابر فشار امیر با رهبران جهاد، عکس العمل شدید مردم شد امیر در صدد دلجوئی بر آمد. ... (جلد ۳ سراج صفحه ۴۰۸)..."

"در هر حال مشک عالم دو سال بعد (۱۰ ربیع الاول ۱۳۰۳ مطابق ۱۸۸۶م) بمرد و پسرش عبدالکریم به رهبری مردم بر ضد امیر قیام کرد. ... (همان اثر جلد ۳ صفحه ۹۹۶ و جلد ۲ صفحه ۴۹۶)."

با مطالعه اظهارات مستند مرحوم غبار و نوشته مرحوم محمد طرزی که می نویسد، تکراراً عرض می شود: پس اول اجرائتی که کرده همین بود که یک روزی که ملا مشک عالم و مامد جان خان به دربار آمدند، بنابر ترتیبیائیکه از پیشتر گرفته شده بود، در حالیکه آنها در حضور بودند عساکر نظامی اطراف نفری های شان را گرفته خلع اسلحه شان نمودند و خود شان را حبس و در همان روز به طرف ترکستان روانه نموده و در اثنای راه در یکی از منازل سر های شان را بریده با جسد های شان در زیر خاک نمود.

ما می بینیم که در هر دو، یکی از شاهد عینی (طرزی) و دیگر آن (غبار) به روایت سراج الاخبار تفاوت عجیبی به مشاهده می رسد که ایجاب مطالعه بیشتر را نموده و همان است که در بالا یاددهانی شد تا محققین در مورد توجه نمایند و یکی از این نوشته ها را به نفع دیگر آن که برخی از تأریخ معاصر ماست، اصلاح نمایند. در این مورد اختصاصاً اشاره به برادرم داکتر سید عبدالله کاظم می نمایم، زیرا به نوشته ها و استدلال وی باور دارم.

و بر می گردم به اقتباس و پیوند به گذشته:

وقایع قندهار: بعد از آنکه جنرال روبرت عنوان: "لارد آف کندهار" (مقصد خودش) را به واسطه خلاص کردن قندهار از محاصره ایوب خان حاصل کرد، آنرا به هیئت مامورین امیر عبدالرحمن خان که از کابل فرستاده شده بودند، تسلیم نموده از راه چمن و کوه "کوژک" که از نتیجه این محاربه به دست آورده بودند، از خاک افغانستان بیرون شدند.

این هیئت مامورین اول سردار کلانی بود که سردار محمد عزیز خان نام داشت و پسر امیر محمد اعظم خان و شوهر همشیره امیر عبدالرحمن خن بود. یک آدم بلند قامت ریش درازی بود که کریچ آویخته شده کمرش خیلی دراز یک کریچی بود. عادتاً به شوالیه های قدیم اوروپا که در بعضی تاریخ ها دیده شده مشابهت می رساند. مغرور متهور یک آدمی بود. از روایاتی که در حق او حکایت می شد کمترکی به یادمانده که در یکی از محاربه های داخلی که در زمان پدرش امیر محمداعظم خان به وقوع آمده بود و او در آن محاربه قوماندان بود. می گویند در روز جنگ از غرور و تهوری که داشت بر فیل و در میان حوزه فیل یک چوکی بلندی گذاشته با کریچ درازش بر سر آن چوکی نشست در میدان جنگ شده بوده است، که در نتیجه به همراه فیلش اسیر افتاده به حضور عمش امیرشیر علی خان آورده شده بوده است.

دوم سردار شمس الدین خان از مامد زائیان رحیمداد خیلی بود که شخص جریزه (زیرکی، شایستگی- فرهنگ عمید) دار محیلی بود.

غیر از این دو شخص دوسه اشخاص مهمی دیگری هم بود که اسامی شان را به خاطر آورده نمی توانم، با یک مقدار عسکر نظامی و خاصه دار و طوپ و خوانین سوار و لوازمات آن که در قندهار به عوض انگلیزان قایم و در اصلاحات و اجراءات به قرار دستورالعمل ها و سر رشته هائیکه خود امیر به آنها اعطاء می نمود مداوم بودند.

در عین زمان سردار ایوب خان هم در هرات از کار رواینها فارغ نبوده برای آوردن حکومت را به دست خودش، اجرای فعالیت می داشت.

یک روز خبر رسید که سردار ایوب خان با لشکر انبوهی از هرات بر قندهار حرکت نمود و بعد از چندی خبر رسید که عساکر امیر عبدالرحمن خان شکست خورده به قلات نام قلعه مستحکمیه که سه روزه راه از قندهار به سوی کابل گفته مسافه دارد، متحصن گشته اند و قندهار را سردار ایوب خان ضبط نمود.

این خبر صاعقه آسا تاثیر مدهشی بر حضرت امیر اجرا نموده و در ظرف یک هفته با قریب پنجاه هزار نفری نظامی و خوانین و سوار و خاصه دار و غیره به سرعت خارق العاده به سوی قندهار حرکت نمود.

و این نخستین سفر حرب من است که به معیت یک پادشاه حرکت می کنم. چون این سفر باز پس آمدن ندارد، لهذا قبل از آنکه از کابل برایم از بعضی دیدنی ها و شنیدنی هایی که در ظرف این یک سال و چند ماه حکومت امیر عبدالرحمن خانی در کابل دیده ام، بعضی به خاطر مانده گیهایم را عرض کنم:

اول چیزی که بخاطرمانده مراسم جشن عروسی خود امیر مشار الیه است که با بی بی حلیمه نام دختر عمه خودش که آن عمه بی بی شمس جهان نام داشت و از دختران امیر دوست محمد خان بود و پدر دختر میر واعظ که از سادات بود و "اباعن جد" به وظیفه و عظ و خطابت مامور و مؤظف یک خاندانی بودند. "سردار محمد یوسف خان" که یکی از پسران امیر دوست محمد خان و مامای عروس و به واسطه میانجیگری پیدا کردن دختر

را برای امیر خیلی تقرب به دربار امیری پیدا کرده بود، همه پیشکاره گی این عروسی از طرف دخترخیل در عهده گرفته بود.

مراسم این عروسی عادتاً مانند دیگر عروسی هایی که درج شده آمده بود، اجرا پذیر گردید. اما بعضی نوی ها و آتش بازی ها و فانتری های ساز و سرور دیده می شد. چراغ ها و آئینه بندان ها بر همان اصول های سابق زمان امیر شیر علی خانی بود. اما حضرت پدر (طرزی ا.م) در میدانی پیش روی خانه خود مان یک نوی و تازه گی به طرز مرغوبی در چراغان به کار برده بودند. بر دیوار صاف و مسطحی که سرتاسر میدانی پیش روی کوچه خانه ما را احاطه نموده بود به دستخط یکی از خطاطان خوش نویس یک دو فردی که متضمن بر تریک بو با سفید آب نوشته و آن نوشته را چراغان کرده بودند که حقیقتاً شایان تماشا یک منظره ای تشکیل داده بود.

یک باند موزیک عسکری هم از طرف حضرت امیر در آن میدان در شب ها اجرای ترنمات می نمود. فوج فوج اهالی از آنجا در می گذشتند و نعره های سلامتی امیر و مبارکبادی می کردند. حتی که خوب به یاد دارم حضرت امیر با بعضی خاصان حضور خود در یک شب تشریف آورده بودند.

روز "اورای عروس" را هم خوب به یاد دارم. خانه عروس در "دروازه لاهوری" نام محله کابل واقع بود و خانه حضرت امیر در "مرادخانی" بود. الای والای "اورا" از دروازه لاهوری بر خیابان بزرگ چمن مرنجان و باغ شاه از (پل محمود خان) عبور نموده به مرادخانی رسانیده شده بود.

عروس را در جاپان نام، هودج بسیار مذهب و مجالی که بر دوش آدم ها برده می شود، نشانده بودند. جاپان عروس را به صد ها جاپان ها و دولی ها و فیل های حوضه دار و هودج دار و سردار و خوانین اسپ سوار تعقیب، موزیک های عسکری کدکهای نظامی که به نظام قدمه در پیش رو حرکت داشتند، در هر صد قدم یک بار توقف و با طوپ و تفنگ آتش کرده، باز به حرکت می افتادند. جوانان سردار زادگان، غلام بچه گان حضور امیر در پیش رو و جاپان عروس "اسپرلو" یعنی اسپ تازی ها و سلاح اندازی ها اجرا کرده می رفتند که خود محرر عاجز نیز در آن روز یکی از اسپرلوییان بودم. این است که با این الای والای عروس تا به خانه داماد رسانیده شد.

چنانچه شاهان و امرای سابق بالاحصار را برای اقامت خود شان انتخاب کرده بودند و باز امیر شیرعلی خان آن را برای خود موزون نیافته، "شیرپر" را و حالا امیر عبدالرحمن خان به نام "ارگ" یک قلعه خیلی مختصر تر از شیرپر به طرز بسیار خوشنما و در عین زمان برای مقابله اسلحه آن وقت و زمان خیلی مستحکم را بنا نهاد، که ساختن این چنین یک قلعه خیلی ضروری هم می نمود، زیرا بالاحصار را انگلیز ها به انتقام کیوناری از بیخ و بن خراب و آباد نکردن آنرا شرط گذاشته بودند. قلعه شیرپر هم ناتمام و اگر بر همان نقشه که امیر شیرعلی خان کشیده اتمام آن آرزو کرده شود، هم وقت و هم خرج بسار گزافی لازم می آمد.

بنابر این یکی از جمله کار های پیشترش از سفر قندهار امر به ساختن ارگ داده بود.

حضرت امیر قبل از آنکه از افغانستان به طرف روسیه بر آید، عیالی که داشت وفات یافته بود و فرزندى هم از آن داشت که آنهم وفات یافته بود. این عیال داری امیر بعد از فرار شدن او به طرف روسیه و قایم شدن حکومت امیر شیرعلی خان بر افغانستان، این عایله امیر عبدالرحمن خان به معیت والدۀ حضرت امیر در قندهار نظر بند بودند. جدۀ من، والدۀ پدرم "بی بی حوا" که یکی از زنان نام دار و معروف افغانستان شمرده می شد و در قندهار

اباعن جد وطن موروثی شان بود متوطن می بودند. زمین داری بسیار و قلعه و باغ میوه دار در "میانجوی" نام موضع بسیار خوش آب و هوای وادی "ارغنداب" قندهار خریداری و آباد کرده بودند. امیر شیر علی خان هم بنابر پاس اینکه عم بزرگش "رحمدل خان" بود که او به قدر شش ماه در قندهار مستقلاً حکومت هم کرده بود، دائماً در مراعات خاطرش می کوشیدند. با این مناسبت ها بر رغم نظر بندی شدیدی که بر والده و عیال های امیر عبدالرحمن خان بود، دائماً بهر گونه همدردی ها و مدد ها و رفت و آمد ها می پرداختند. اینک آورده شدن والده و تعلقات باقی مانده شان از قندهار نیز یکی از جمله کار هائیکست که پیش از سفر شان به سوی قندهار اجرا شده بود.

ادامه دارد

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_02.pdf

http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/ehsan_m_takmalae_roydade_tareekhi_03.pdf

